t.me/DaneshSad

در پی اش القصه در آن مرغزار رفت بر این قاعده روزی سه چار

قلمرو زبانی: القصه: خلاصه (قید)/ مرغزار: سبزه زار، سرزمینی که دارای سبزه و گل های خودرو است.

قلمرو فکری: خلاصه اینکه؛ زاغ برای مدتی در آن دشت از کبک تقلید کرد.

عاقبت از خامی خود سوخته رهروی کبک نیاموخته

قلمرو زبانی: خامی: بی تجربگی/ سوخته: زیان دیده/ رهروی: راه رفتن

قلمرو ادبی: واج‌آرایی: تکرار واج «خ»/ سوختن: کنایه از زیان دیدن

قلمرو فکری: سرانجام از بی‌تجربگی خود زیان دید و در آخر هم نتوانست شیوه راه رفتن کبک را بیاموزد.

کرد فرامش ره و رفتار خویش ماند غرامت زده از کار خویش

قلمرو زبانی: ماند: شد/ غرامت زده: تاوان زده، پشیمان

قلمرو فکری: زاغ با این تقلید کورکورانه، رفتار و شیوه راه رفتن خود را نیز فراموش کرد و از این کار بسیار پشیمان شد.

(مضمون شعر: نکوهش تقلید و پیروی کورکورانه)

درک و دریافت (شعرخوانی : زاغ و کبک)

۱-این سروده را از دید لحن و آهنگ خوانش، بررسی نمایید.

لحن این شعر داستانی-تعلیمی و آهنگ خوانش آن نرم و ملایم است.

۲- با توجه به قلمرو فکری شعر، دربارهٔ ریشه‌های پیامدهای تقلید نا به جا و کورکورانه ،گفت وگو کنید.

ریشهٔ تقلیدِ کورکورانه، در ناآگاهی و نادیده‌گرفتن توانایی‌های فردی است. وقتی کسی بدون شناخت و سنجش اوضاع، رفتار یا روش دیگری را کپی می‌کند، نه به درستی آن را می‌آموزد و نه راه و سبک خود را حفظ می‌کند. نتیجه این کار، از دست دادن هویت، توانایی‌های شخصی و در نهایت شکست و زیان است.

درس سوم: در امواج سند

در حمله چنگیز مغول به ایران (قرن هفتم)، محمد خوارزمشاه که تاب مقاومت نداشت، به جزیره آبسکون (واقع در دریای مازندران) می گریزد و همان جا می میرد. پسر شجاع او، جلال الدین، در برابر هجوم مغولان ایستادگی می‌کند.

به مغرب، سینه مالان قرص خورشید نهان می‌گشت پشت کوهساران

قلمرو زبانی: نگاه دستوری: به: حرف اضافه/ مغرب: متمم/ سینه‌مالان: قید/ قرص: نهاد/ خورشید: مضاف‌الیه/ نهان: مسند/ می‌گشت: فعل اسنادی/ پشت: قید/ کوهساران:مضاف‌الیه/ ترکیب‌های اضافی: قرص خورشید، پشت کوهساران/ کوهساران ← کوه + سار(پسوند مکان) + ان (نشانه جمع)/ سینه مالان: صفت فاعلی

قلمرو ادبی: سینه خیز رفتن خورشید: تشخیص/ سینه مالان رفتن: کنایه از به آرامی رفتن

قلمرو فکری: خورشید هنگام غروب کم‌کم پشت کوه‌ها پنهان می شد.

(مفهوم: توصیف غروب خورشید و پایان روز)

t.me/DaneshSad

فرومی‌ریخت گردی زعفران رنگ به روی نیزه‌ها و نیزه داران

قلمرو زبانی: نکات دستوری: [نهاد: خورشید]/ فرومی‌ریخت: فعل پیشوندی (ماضی استمراری)/ گردی: مفعول/ زعفران رنگ: صفت/ روی: متمم/ نیزه‌ها: مضاف‌الیه/ و: حرف عطف/ نیزه‌داران: معطوف به مضاف‌الیه/ ترکیب وصفی: گرد زعفران‌رنگ/ ترکیب‌های اضافی: روی نیزه ها/ روی نیزه داران

قلمرو ادبی: گرد زعفران رنگ: استعاره از پرتو خورشید/ نیزه داران: کنایه از جنگجویان/ گردی زعفران‌رنگ: تشبیه میان واژه‌ای دارد.

قلمرو فکری: [خورشید] نور طلایی خود را همچون گردی (پودر) زردرنگ بر جنگجویان و نیزه هایشان می پاشید.

(مفهوم: توصیف غروب آفتاب در میدان نبرد)

هر سو بر سواری غلت می خورد تن سنگین اسبی تیر خورده

قلمرو زبانی: نکات دستوری: ز: حرف اضافه/ هر: صفت مبهم/ سو: متمم/ بر: حرف اضافه/ سوار: متمم/ غلت می خورد: ماضی استمراری/ تن سنگین اسبی تیرخورده : گروه نهادی ← تن: نهاد، سنگین: صفت نسبی برای تن، اسب: مضاف‌الیه، تیرخورده: صفت مفعولی برای اسب/ ترکیب‌های وصفی: هر سو، تن سنگین، اسب تیرخورده/ ترکیب اضافی: تن اسب

قلمرو ادبی: واج‌آرایی: تکرار صامت «س»/ اسب و سوار: مراعات نظیر

قلمرو فکری: از هر سوی میدان جنگ، جثهٔ سنگین اسبی زخمی بر صاحبش که سرنگون شده، می افتاد.

(مفهوم: اشاره به تلفات شکست سپاه جلال الدین)

به زیر باره می نالید از درد سوار زخم دار نیم مُرده

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: باره: اسب

نکات دستوری: به: حرف اضافه/ زیر: متمم/ باره: مضاف‌الیه/ می نالید: ماضی استمراری/ از: حرف اضافه/ درد: متمم/ سوارِ زخم‌دارِ نیم‌مُرده: گروه نهادی ←سوار: نهاد، زخم‌دار: صفت فاعلی (زخم دارنده)، نیم مُرده: صفت مفعولی/ ترکیب‌های وصفی:سوار زخم‌دار، سوار نیم‌مُرده

قلمرو ادبی: واج‌آرایی: تکرار صامت «ر»/ نیم‌مُرده: کنایه از نیمه‌جان و دارای زخم های فراوان

قلمرو فکری: سوارِ(سرباز) زخمی و نیمه جان، در زیر لاشهٔ سنگین اسب، از شدت درد می نالید.

(مفهوم: توصیف لشکر شکست خورده سپاه جلال الدین)

نهان می‌گشت روی روشن روز به زیر دامن شب در سیاهی

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: روی: چهره

نکات دستوری: نهان: مسند/ می گشت: متمم/ روی روشنِ روز: گروه نهادی ← روی: نهاد، روشن: صفت، روز: مضاف‌الیه)/ به: حرف اضافه/ زیر: متمم/ دامن: مضاف‌الیه/ شب: مضاف‌الیه/ در: حرف اضافه/ سیاهی: مضاف‌الیه/ ترکیب وصفی: روی روشن / ترکیب‌های اضافی: روی روز، زیر دامن، دامنِ شب

قلمرو ادبی: رویِ روشنِ روز: تشخیص/روی روز، دامن شب: اضافه استعاری/ روز، شب: تضاد/ واج‌آرایی: تکرار صامت «ر» و مصوت «ـِ»/ روز: مجاز از خورشید/ روی- روز: جناس/ روی ایهام تناسب ← ۱- چهره ۲- به معنی «بالای» با واژه «زیر» تناسب دارد./ نهان شدن روی روز: کنایه از غروب آفتاب

t.me/DaneshSad

قلمرو فکری: روز، آرام‌آرام به پایان می‌رسید و تاریکیِ شب همه جا را فرامی‌گرفت.

(مفهوم بیت: مفهوم: پایان روز و فرا رسیدن تاریکی شب)

در آن تاریک شب می‌گشت پنهان فروغ خرگه خوارزمشاهی

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: خرگه: خرگاه، خیمه به ویژه خیمه بزرگ

نکات دستوری: در: حرف اضافه/ آن: صفت اشاره/ تاریک شب: ترکیب وصفی مقلوب ← شب: متمم/ تاریک: صفت/ می‌گشت: فعل اسنادی/ پنهان: مسند/ فروغ خرگه خوارزمشاهی: گروه نهادی ← فروغ: نهاد، خرگه: مضاف‌الیه، خوارزمشاهی: صفت نسبی)

قلمرو ادبی: پنهان گشتن فروغ خرگه خوارزمشاهی: کنایه از پایان حکومت خوارزمشاهی/ خرگه: مجاز از شکوه خوارزمشاهیان/ فروغ خرگه: اضافه استعاری

قلمرو فکری: در آن شبِ تاریک، اوج و اقتدار پادشاهی خوارزمشاهی نیز رو به پایان بود.

(مفهوم: رو به افول بودن قدرت و شکوه حکومت خوارزمشاهیان)

به خونابِ شفق در دامن شام به خون آلوده ایران کهن دید

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: شفق: سرخی آسمان هنگام غروب

نکات دستوری: [نهاد: جلال الدین]/ به: حرف اضافه/ خوناب: متمم/ شفق: مضاف‌الیه/ در: حرف اضافه/ دامن: متمم/ شام: مضاف‌الیه/ به: حرف اضافه/ خون: متمم/ آلوده: مسند (آلوده به خون)/ ایران: مفعول/ کهن:صفت/ دید: ماضی ساده

قلمرو ادبی: دامن شام: اضافه استعاری/ خوناب شفق: اضافه تشبیهی/ به خون آلوده بودن: کنایه از قتل عام

قلمرو فکری: جلال‌الدین به سرخی غروب نگاه کرد و در ذهنش مجسم شد که ایران باستانی و شکوهمند به زودی غرق در خون خواهد شد. *(مفهوم: پیش بینی و نگرانی از کشتار و خونریزی در ایران)*

در آن دریای خون در قرص خورشید غروب آفتاب خویشتن دید

قلمرو زبانی: نکات دستوری: در: حرف اضافه/ آن: صفت اشاره/ دریای: متمم/ خون: مضاف‌الیه/ در: حرف اضافه/ قرص: متمم/ خورشید: مضاف‌الیه/ غروب: مفعول/ آفتاب: مضاف‌الیه/ خویشتن: مضاف‌الیه/ دید: ماضی ساده/ ترکیب‌های اضافی: دریای خون ، قرص خورشید، غروب آفتاب، آفتاب خویش/ ترکیب وصفی: آن دریا

قلمرو ادبی: دریای خون: استعاره از سرخی شفق/ آفتاب: استعاره از عُمر/ غروب آفتاب خویشتن: کنایه از پایان عمر/ دریای خون: اغراق/ غروب، آفتاب، خورشید: مراعات نظیر

قلمرو فکری: با دیدن غروبِ خورشید، غروب عمر خود (پایان زندگی اش) را احساس کرد.

(مفهوم: احساس نزدیک شدن به پایان زندگی)

چه اندیشید آن دم، کس ندانست که مژگانش به خون دیده ترشد

قلمرو زبانی: نکات دستوری: [به: حرف محذوف] چه: متمم/ اندیشید: ماضی ساده/ آن دم: قید/ کس: نهاد/ ندانست: ماضی ساده/ [مفعول محذوف: به چه اندیشید.]/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ مژگان: نهاد/ ش: مضاف‌الیه/ به: حرف اضافه/ خون: متمم/ دیده: مضاف‌الیه/ تر: مسند/ شد: فعل اسنادی/ ترکیب وصفی: آن دم/ ترکیب اضافی: مژگانش (مژگان او) ، خونِ دیده

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی: دَم: مجاز از لحظه/ به خون دیده تر شدن: کنایه از به شدت گریه کردن، اندوه زیاد/ مصرع دوم: اغراق/ تَر شدن چشم: کنایه از گریه کردن

قلمرو فکری: کسی نمی‌داند در آن لحظه، جلال‌الدین به چه موضوع آزار دهنده‌ای اندیشید که باعث شد گریه کند.

(مفهوم: اندوه عمیق جلال‌الدین از آینده خود و ایران)

چو آتش در سپاه دشمن افتاد ز آتش هم کمی سوزنده‌تر شد

قلمرو زبانی: نکات دستوری: چو: حرف اضافه/ آتش: متمم/ در: حرف اضافه/ سپاه: متمم/ دشمن: مضاف‌الیه/ افتاد: ماضی ساده/ ز: حرف اضافه/ آتش: متمم/ هم: قید/ کمی: قید/ سوزنده‌تر: مسند/ شد: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: چو آتش در سپاه دشمن افتاد: تشبیه / بیت اغراق دارد./ مصراع دوم : بسیار نابودکننده

قلمرو فکری: سپس مانند آتشی سوزان، حتی سوزنده‌تر از آن، به میانِ سپاهیان مغول افتاد و به کشتارِ آنها پرداخت.

(مفهوم: شجاعت، خشم و دلاوری جلال‌الدین در نبرد با دشمن)

در آن باران تیر و برق پولاد میان شام رستاخیز می‌گشت

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: برق: درخشش / رستاخیز: قیامت

نکات دستوری: در: حرف اضافه/ آن: صفت اشاره/ باران: متمم/ تیر: مضاف‌الیه/ و: واو عطف/ برق: معطوف به متمم/ پولاد: مضاف‌الیه/ میان: قید /شام: مضاف‌الیه/ رستاخیز: مضاف‌الیه/ می گشت: غیراسنادی (جستجو کردن)

قلمرو ادبی: پولاد: مجاز از شمشیر/ باران تیر: اضافه تشبیهی/ شام رستاخیز: استعاره از میدان جنگ/ باران تیر: اغراق دارد.

قلمرو فکری: جلال‌الدین در آن شب که گویی قیامت برپا شده بود، میان باران تیر و برق شمشیر، مبارزه می‌کرد.

(مفهوم: سختی و هولناکی شب نبرد)

در آن دریای خون در دشت تاریک به دنبال سر چنگیز می‌گشت

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: چنگیز: فرمانده و سردار مغولی که قبایل مغول را متحد ساخت و با فتح قسمت زیادی از آسیا و همچنین اروپای شرقی، امپراتوری مغول را پایه‌گذاری کرد

نکات دستوری: در: حرف اضافه/ آن: صفت اشاره/ دریای: متمم/ خون: مضاف‌الیه/ در: حرف اضافه/ دشت: متمم/ تاریک: صفت/ به دنبال: حرف اضافه/ سر: متمم/ چنگیز: مضاف‌الیه/ می گشت: غیراسنادی (جستجو کردن)

قلمرو ادبی: دریای خون: اضافه تشبیهی/ دریای خون: استعاره از میدان جنگ/ ترکیب «دریای خون» اغراق دارد./ سر: مجاز از شخص چنگیز/ به دنبال سر کسی گشتن: کنایه از تلاش برای نابودی کسی./ در– سر: جناس

قلمرو فکری: در میدان جنگ در جستجوی چنگیز بود [تا او را بیابد و سر از تنش جدا کند.]

(مفهوم: شجاعت و عزم جلال‌الدین برای مقابله با چنگیز و لشکرش)

بدان شمشیر تیز عافیت سوز در آن انبوه، کار مرگ می‌کرد

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: انبوه: ازدحام، شلوغی

نکات دستوری: آن: صفت اشاره/ شمشیر: متمم/ تیز: صفت/ عافیت سوز: صفت فاعلی (عافیت سوزنده)/ در: حرف اضافه/ آن: صفت اشاره/ انبوه: متمم/ کار: مفعول/ مرگ: مضاف‌الیه/ می کرد: ماضی استمراری/ ترکیب‌های وصفی: شمشیر تیز،

t.me/DaneshSad

شمشیر عافیت سوز،آن انبوه، آن شمشیر/ ترکیب اضافی: کار مرگ

قلمرو ادبی: عافیت سوز:کنایه از نابود کننده و کُشنده/ کار مرگ کردن:کنایه از کشتن و قتل عام کردن/ بیت اغراق دارد.

قلمرو فکری: جلال‌الدّین با شمشیرِ بُرّنده‌اش، نقش مرگ را در آن لشکر انبوه ایفا می کرد. [وسربازان آنها را از بین می‌بُرد.] *(مفهوم: اشاره به قدرت جلال‌الدین در کشتن دشمنان)*

ولی چندان که برگ از شاخه می‌ریخت دو چندان می شکفت و برگ می کرد

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: دوچندان: دو برابر

نکات دستوری: ولی: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ چندان: قید/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ برگ: مفعول/ از: حرف اضافه/ شاخه: متمم/ می‌ریخت: ماضی ساده/ دو چندان: قید/ می‌شکفت: ماضی استمراری/ و: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ برگ: مفعول/ می کرد: ماضی استمراری

قلمرو ادبی: برگ: استعاره از سرباز مغولی/ شاخه: استعاره از سپاه مغول/ برگ از شاخه ریختن: کنایه از کشته شدن و کم شدن سربازان/ شکفته شدن و برگ دادن: کنایه از زیاد شدن سپاه دشمن

قلمرو فکری: اما آنقدر تعداد سربازان مغول زیاد بود که هرچه می کُشت، دو برابرِ آن افراد، به جنگ او می آمدند.

(مفهوم: اشاره به فراوانی لشکر دشمن)

میان موج می‌رقصید در آب به رقص مرگ، اخترهای انبوه

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: اختر: ستاره

نکات دستوری: میان: قید/ موج: مضاف‌الیه/ می‌رقصید: ماضی استمراری/ در: حرف اضافه/ آب: متمم/ به: حرف اضافه/ رقص: متمم/ مرگ: مضاف‌الیه/ اخترهای: نهاد/ انبوه: صفت

قلمرو ادبی: رقصیدن ستاره ها: تشخیص/ رقص مرگ: اضافه استعاری

قلمرو فکری: انعکاس تصویر ستارگان در تلاطم امواج رود، شبیه رقصِ مرگ بود. *(مفهوم: خطر مرگبار رود سند)*

به رود سند می غلتید برهم ز امواج گران کوه از پی کوه

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: گران: سنگین، عظیم

نکات دستوری: به: حرف اضافه/ رود: متمم/ سند: مضاف‌الیه/ می‌غلتید: ماضی استمراری/ هم: متمم/ ز: حرف اضافه/ امواج: متمم/ گران: صفت/ کوه: نهاد/ از: حرف اضافه/ پی: متمم/ کوه: مضاف‌الیه

قلمرو ادبی: در مصراع دوم: تشبیه امواج بزرگ رود سند به کوه

قلمرو فکری: موج هایِ رود سند همچون کوه‌های بزرگی روی هم می غلتیدند.

(مفهوم: توصیف رود سند و خطر مرگبار آن)

خروشان، ژرف، بی‌پهنا، کف آلود دل شب می‌درید و پیش می‌رفت

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: ژرف: عمیق/ بی پهنا: عریض

نکات دستوری: خروشان، ژرف، بی پهنا، کف آلود: قید/ دل: مفعول/ شب: مضاف‌الیه/ می‌درید: ماضی استمراری/ و: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ پیش: قید/ می‌رفت: ماضی استمراری

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی: دل: مجاز از وسط و درون/ دل شب دریدن: کنایه از پیش رفتن در تاریکی

قلمرو فکری: رود سند پر جوش و خروش، عمیق، وسیع و کف‌آلود بود، سیاهی شب را می‌شکافت و پیش می‌رفت.

(مفهوم: توصیف قدرت و خروش رود بزرگ سند)

از این سدّ روان، در دیده شاه ز هر موجی هزاران نیش می‌رفت

قلمرو زبانی: نکات دستوری: این: صفت اشاره/ سد: متمم/ روان: صفت فاعلی/ در: حرف اضافه/ دیده: متمم/ شاه: مضاف‌الیه/ هر: صفت مبهم/ موجی: متمم/ هزاران: صفت شمارشی/ نیش: نهاد/ می رفت: ماضی ساده

قلمرو ادبی: سد روان: استعاره از رود سند/ نیش در دیده رفتن: کنایه از آزار و اذیّت دیدن/ تشبیه موج به نیش/ سد روان: متناقض نما

قلمرو فکری: این رود در چشم جلال‌الدین مانند سدّی بود که هر موجش هزار نیش بر جان او می‌نشاند. (او را بسیار غمگین و اذیت می کرد.) *(مفهوم: هراس انگیز و مشکل ساز بودن رود سند برای جلال الدین)*

ز رخسارش فرومی ریخت اشکی بنای زندگی بر آب می‌دید

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: رخسار: چهره

نکات دستوری: ز: حرف اضافه/ رخسار: متمم/ ش: مضاف‌الیه/ فرومی‌ریخت: ماضی استمراری/ اشکی: نهاد/ بنای: مفعول/ زندگی: مضاف‌الیه/ بر: حرف اضافه/ آب: متمم/ می‌دید: ماضی استمراری

قلمرو ادبی: بنای زندگی: اضافه تشبیهی (اگر بنا را «پی و اساس» معنی کنیم، اضافه استعاری است.)/ بنای زندگی بر آب دیدن: کنایه از ناپایداری زندگی (در معرض نابودی شدن)

قلمروفکری: اشک بر صورتش جاری شد؛چون زندگی خود را در معرض نابودی می‌دید.

(مفهوم: اندوه و ناامیدی جلال الدین از آینده)

در آن سیماب گون امواج لرزان خیال تازه ای در خواب می‌دید

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: سیماب‌گون: به رنگ جیوه، جیوه ای؛– سیماب: جیوه

نکات دستوری: در: حرف اضافه/ آن: صفت اشاره/ سیماب‌گون: صفت برای امواج/ امواج: متمم/ لرزان: صفت فاعلی/ خیال: مفعول/ تازه‌ای: صفت/ در: حرف اضافه/ خواب: متمم/ می‌دید: ماضی استمراری/ سیماب‌گون امواج: ترکیب وصفی مقلوب/ ترکیب‌های وصفی: آن امواج ، امواج لرزان، امواج سیماب گون، خیال تازه

قلمرو ادبی: سیماب‌گون امواج: تشبیه امواج به جیوه/ خیال تازه در خواب دیدن: کنایه از نقشه جدید کشیدن

قلمرو فکری: با نگاه کردن به امواج سفید و لرزانِ رود سند، فکر تازه‌ای به ذهنش رسید.

(مفهوم: چاره اندیشی برای ادامه مبارزه با دشمن)

به یاری خواهم از آن سوی دریا سوارانی زره پوش و کمان گیر

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: زره: جامه جنگی/ دریا: رود بزرگ

نکات دستوری: به: حرف اضافه/ یاری: متمم/ خواهم (می‌خواهم): مضارع اخباری/ از: حرف اضافه/ آن: صفت اشاره/ سوی: متمم/ دریا: مضاف‌الیه/ سواران: مفعول/ زره پوش: صفت فاعلی (زره پوشنده)/ و: واو عطف/ کمان‌گیر: صفت فاعلی (کمان گیرنده)/ ترکیب‌های وصفی: آن سو، سواران زره پوش ، سواران کمان گیر

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی: دریا: مجاز از رود سند/ زره پوش، کمان‌گیر: کنایه از جنگجو و تیرانداز

قلمرو فکری: از آن سوی رود سند، سربازانِ جنگجو و تیرانداز به یاری می طلبم.

(مفهوم: تلاش برای جذب نیرو برای مبارزه با دشمن)

دمار از جان این غولان کشم سخت بسوزم خانمان‌هاشان به شمشیر

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: خانمان: خانه و آنچه در آن است.

نکات دستوری: دمارکشیدن: فعل مرکب/ از: حرف اضافه/ جان: متمم/ این: صفت اشاره/ غولان: مضاف‌الیه/ سخت: قید/ بسوزم (می سوزانم): مضارع اخباری/ خانمان‌ها: مفعول/ شان : مضاف‌الیه/ شمشیر: متمم

قلمرو ادبی: غول: استعاره از مغولان/ شمشیر: مجاز از جنگ/ سوختن: کنایه از نابود کردن/ دمار از کسی کشیدن (دمار از کسی برآوردن): کنایه از نابودی کردن کسی/ خانمان: مجاز از کل زندگی/ با شمشیر می سوزانم: استعاره مکنیه

قلمرو فکری: با کمک آنها انتقام سختی از این دشمن غول‌صفت می گیرم و خانه و زندگی آنها را نابود می کنم.

(مفهوم: عزم استوار جلال الدین برای انتقام از دشمن و نابودی آنها)

شبی آمد که می باید فدا کرد به راه مملکت فرزند و زن را

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: مملکت: کشور

نکات دستوری: شبی: نهاد/ آمد: ماضی ساده/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ می‌باید فدا کرد: فعل غیر شخصی/ به: حرف اضافه/ راه: متمم/ مملکت: مضاف‌الیه/ فرزند: مفعول/ و: واو عطف/ زن: معطوف به مفعول

قلمرو ادبی: فرزند، زن: مراعات نظیر/ فرزند و زن: مجاز از همه هستیِ شخص/ راه –را : جناس ناهمسان

قلمرو فکری: شبی رسید که زن و فرزند را باید در راه کشور فدا کرد.

(مفهوم: اوج وطن دوستی – فوگذشتگی برای نجات وطن)

به پیش دشمنان استاد و جنگید رهاند از بند اهریمن، وطن را

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: استاد: مخفف ایستاد/ رهاند: نجات داد

نکات دستوری: به: حرف اضافه/ پیش: متمم/ دشمنان: مضاف‌الیه/ [می‌باید] استاد: فعل غیر شخصی/ و: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ [می باید] جنگید: فعل غیر شخصی/ [می باید] رهاند: فعل غیر شخصی/ بند: متمم/ اهریمن: مضاف‌الیه/ وطن: مفعول

قلمرو ادبی: اهریمن: استعاره از دشمن (چنگیز)/ ایستادن در برابر کسی: کنایه از مقاومت کردن/ بند: مجاز از گرفتاری و اسارت / رهاند از بند: کنایه از نجات دادن

قلمرو فکری: این زمان باید در مقابل دشمنان ایستاد و جنگید. باید کشور را از دست مغولان نجات داد.

(مفهوم: ادامه مبارزه با دشمن تا رهایی و نجات وطن)

شبی را تا شبی با لشکری خُرد ز تن‌ها سر، ز سرها خود افکند

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: شبی تا شبی: یک شبانه روز/ خُرد: کوچک/ خود: کلاه خود

نکات دستوری: شبی را تا شبی: قید (را به معنای حرف اضافه «از» ← شب (اولی): متمم، تا: حرف اضافه، شب (دومی):

t.me/DaneshSad

متمم) / با: حرف اضافه/ لشکر: متمم/ خُرد: صفت/ تن‌ها: متمم/ سر: مفعول/ فعل «افکند» به قرینه لفظی حذف شده است/ سرها: متمم/ خود: مفعول/ افکند: ماضی ساده

قلمرو ادبی: واج‌آرایی: تکرار صامت «ش»/ ز تن ها سر افکندن، از سر خود افکندن: کنایه از کُشتن

قلمرو فکری: سراسر شب را با لشکر اندک خود در مقابل دشمنان با شجاعت جنگید.

(مفهوم: مقاومت دلاورانه در برابر دشمن)

چو لشکر گرد بر گردش گرفتند چو کشتی، بادپا در رود افکند

قلمرو زبانی: نکات دستوری: چو (وقتی که): حرف ربط وابسته‌ساز/ لشکر: نهاد/ گرد بر گرد: مفعول/ ش: مضاف‌الیه/ گرفتند: ماضی ساده/ چو (مانند): حرف اضافه/ کشتی: متمم/ بادپا: مفعول/ در: حرف اضافه/ رود: متمم/ افکند: ماضی ساده

قلمرو ادبی: گرد بر گرد گرفتن: کنایه از محاصره کردن/ چو- چو: جناس همسان (تام)/ چو کشتی بادپا... : تشبیه/ بادپا: کنایه از اسب تیزرو/ واج‌آرایی: تکرار صامت «گ»

قلمرو فکری: هنگامی که لشکر مغول، محاصره‌اش کردند، اسب تندروی خود را مانند کشتی به آب زد تا از رود سند بگذرد. (مفهوم: گریز جلال‌الدین از محاصره دشمن)

چو بگذشت، از پس آن جنگ دشوار از آن دریای بی پایاب، آسان

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: بی پایاب: عمیق

نکات دستوری: چو: حرف ربط وابسته‌ساز/ بگذشت: ماضی ساده/ ازپس: حرف اضافه مرکب/ آن: صفت اشاره/ جنگ: متمم/ دشوار: صفت/ آن: صفت اشاره/ دریای: متمم/ بی پایاب: صفت/ آسان: قید/ ترکیب‌های وصفی: آن جنگ ، جنگ دشوار، آن دریا، دریای بی پایاب

قلمرو ادبی: دشوار، آسان: تضاد/ دریای بی پایاب: مجاز از رود سند/ بی پایاب: کنایه از دارای عمق زیاد

قلمرو فکری: وقتی جلال الدین آن جنگ سخت را پشت سر گذاشت و به آسانی از آن رودخانه عبور کرد... (این بیت و بیت بعد موقوف المعانی اند.) (مفهوم: اشاره به پایان جنگ و گریز جلال الدین از محاصره)

به فرزندان و یاران گفت چنگیز که گر فرزند باید، باید این سان

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: این سان: این گونه

نکات دستوری: به: حرف اضافه/ فرزندان: متمم/ و: حرف عطف/ یاران: معطوف به متمم/ گفت: ماضی ساده/ چنگیز: نهاد/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ گر: حرف ربط وابسته‌ساز/ فرزند باید، باید این سان [باشد]← فرزند: نهاد/ باید: فعل (لازم است)/ باید: قید/ این سان: مسند/ باشد: به قرینه معنایی حذف شده است.

قلمرو فکری: چنگیز به فرزندانش گفت که اگر فرزند نیاز است، باید این‌گونه [شجاع و باغیرت] باشد.

(مفهوم: تمجید دشمن از جلال الدین به عنوان الگوی دلاوری)

به پاس هر وجب خاکی از این ملک چه بسیار است، آن سرها که رفته

قلمرو زبانی: نکات دستوری: به: حرف اضافه/ پاس: متمم/ هر: صفت مبهم/ وجب: ممیز/ خاک: مضاف‌الیه/ از: حرف اضافه/ این: صفت اشاره/ مُلک : متمم/ چه: صفت تعجبی/ بسیار: مسند/ است: فعل اسنادی/ آن: صفت اشاره/ سرها: نهاد/

t.me/DaneshSad

که: حرف ربط وابسته‌ساز/ رفته [است]: ماضی نقلی

✓ترتیب جملات:

آن سرها چه بسیار است که به پاس هر وجب خاکی از این ملک رفته [است.]

قلمرو ادبی: وجب: مجاز از مقدار اندک/ سر: مجاز از سرباز/رفته: کنایه از کُشته شده/ملک: مجاز ایران /هر–سر : جناس

قلمرو فکری: برای دفاع از هر وجب از این مرز و بوم، انسان‌های بسیاری جان خود را فدا کردند.

(مفهوم: اشاره به جان‌فشانی‌های فراوان در راه دفاع از میهن)

زمستی بر سر هر قطعه زین خاک خدا داند چه افسرها که رفته

قلمرو زبانی: مِتنی واژه‌ها: افسر: تاج و کلاه پادشاهان

نکات دستوری: ز: حرف اضافه/ مستی: متمم/ برسر (به خاطرِ): حرف اضافه مرکب/ هر: صفت اشاره/ قطعه: متمم/ این: صفت اشاره/ خاک: متمم/ خدا: نهاد/ داند (می داند): مضارع اخباری/ چه: صفت تعجبی/ افسرها: نهاد/ که رفته [است]: ماضی نقلی/ فعل کمکی « است» به قرینه معنایی حذف شده است./ «ها» در افسرها: نشانه کثرت

✓ترتیب مصراع دوم: ←خدا داند که چه افسرها رفته است.

قلمرو ادبی: خاک: مجاز از سرزمین/ افسر: مجاز از شاه و سرداران/ مستی: مجاز از عشق و علاقه/ چه افسرها که رفته: کنایه از پادشاهان زیادی جان خود را از دست داده اند./ بر و سر: جناس ناهمسان سر– هر: جناس ناهمسان

قلمرو فکری: به خاطر عشق به وطن،سرداران و شاهان زیادی کشته شده‌اند.

(مفهوم: اشاره به جانثاری سرداران و پادشاهان در راه حفظ کشور)

کارگاه متن پژوهشی درس سوم

قلمرو زبانی

۱–در متن درس، واژه‌هایی را بیابید که معانی زیر را دارا باشند.

اسب (.....بادپا.....) نابودکننده (.....عافیت سوز.....) عمیق(.....ژرف.....)

۲–جمله های زیر را با هم می خوانیم و به نقش‌های مختلف کلمه «امروز» توجه می کنیم:

امروز را غنیمت دان. نقش: مفعول

امروز، روز شادی است. نقش: نهاد

گنجینه عمر، امروز است. نقش: مسند

برنامه امروز، تأیید شد. نقش: مضاف الیه

امروز، به کتابخانه ملّی می روم. نقش: قید

در همه جمله های بالا به جز جمله آخر، کلمه «امروز»، نقش های اسم را گرفته است. کلمه «امروز» در جمله آخر، هیچ یک از نقش های اسم را ندارد.

t.me/DaneshSad

منادا هم نیست. «امروز» در جمله مذکور، «گروه قیدی» است.

گروه قیدی، بخشی از جمله است که جمله یـا جزئی از آن را مقید می‌کند یا توضیحی نظیر مفهوم حالت، زمان، مکان، تردید، یقین، تکرار و ... را به جمله می افزاید.

➢در بیت های نهم و دهم، قیدها را مشخص کنید.

چه اندیشید **آن دم**، کس ندانست که مژگانش به خون دیده تر شد

چو آتش در سپاه دشمن افتاد ز آتش **هم** **کمی** سوزنده تر شد

➢**قیدها: آن دم ، هم ، کمی**

قلمرو ادبی

۱-در شـعر «در امواج سـند» عبارت «دریای خون» دو بار به کار رفته اسـت. منظور از هرکدام چیست؟

➢**بیت هشتم : استعاره از سرخی آسمان هنگام غروب (شفق)** ➢**بیت دوازدهم: میدان نبرد**

۲-ابیات زیر را از نظر کاربرد « تشبیه» و «کنایه» بررسی کنید.

ز رخسارش فرو می ریخت اشکی بنای زندگی بر آب می دید

➢**بنای زندگی: اضافه تشبیهی / بنای زندگی بر آب دیدن: کنایه از ناپایداری زندگی (در حال نابود شدن)**

در آن سیماب گون امواج لرزان خیال تازه ای در خواب می دید

➢**سیماب گون امواج: تشبیه امواج به جیوه / خیال تازه ای در خواب دیدن: کنایه از نقشهٔ جدید کشیدن**

۳-به شعر«در امواج سند» دقت کنید؛ این شعر از چند بند هم وزن و هم آهنگ تشکیل شده است. هر بند، شـامل چهار مصراع اسـت؛ به این نوع شـعر «چهارپاره» یا «دوبیتی های پیوسته» می گویند؛ چهارپاره، بیشـتر برای طرح مضامین اجتماعی و سیاسـی به کار میرود و رواج آن، از دورهٔ مشـروطه بوده و تاکنون ادامه یافته اسـت. ملک الشعرای بهار، فریدون مشیری و فریدون توللی سروده هایی در این قالب دارند.

➢اکنون، نحوه قرار گرفتن قافیه ها را دراین چهارپاره حمیدی شیرازی به کمک شکل نشان دهید.

_____ _____ **الف**

_____ _____ **الف**

_____ _____ **ب**

_____ _____ **ب**

قلمرو فکری

۱-شاعر در بیت زیر، قصد بیان چه نکته ای را دارد؟

در آن تاریک شب می گشت پنهان فروغ خرگه خوارزمشـاهی

➢**نابودی و زوال حکومت خوارزمشاهیان**

۲- حمیدی شیرازی در ابیات زیر، چه کسی را و با چه ویژگی هایی وصف می کند؟

چـه اندیشـید آن دم،کـس ندانسـت کـه مژگانـش بـه خون دیده تر شـد

چـو آتـش در سـپاه دشـمن افتـاد زآتـش هـم کمـی سـوزنده تـر شـد

➢**جلال الدین خوارزمشاه – غمگین و ناراحت برای آینده وطن - جنگجو و دلاور**

t.me/DaneshSad

۳-دربارهٔ ارتباط معنایی بیت زیر و متن درس توضیح دهید.

در ره عشـق وطن از سر جان خاسته ایم تـا در این ره چـه کنـد همت مردانه ما رهی معیّری

هر دو به وطن دوستی و فدای جان در راه حفظ کشور اشاره دارند.

٤-شاعر در بیت زیر، چه صحنه ای از نبرد را وصف می‌کند؟

ولی چندان که برگ از شاخه می ریخت دو چنـدان می شکفت و برگ می کرد

انبوهی سپاه مغولان- لشکر مغول آنقدر زیاد بودند که هرچه می‌کُشت، دو برابرِ آن افراد،به جنگ او می‌آمدند.

گنج حکمت: چو سرو باش

حکیمی را پرسیدند: «چندین درخت نامور که خدای عز و جل آفریده است و برومند، هیچ یک را آزاد نخوانده اند، مگر سرو را که ثمره ای ندارد. درین چه حکمت است؟»گفت: «هر درختی را ثمره معین است که به وقتی معلوم، به وجود آن تازه آید و گاهی به عدم آن پژمرده شود، و سرو را هیچ از این نیست و همه وقتی خوش است و این است صفت آزادگان».

به آنچه می گـذرد دل منه که دجله بسی پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد

گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم ورت ز دست نیاید چو سرو باش آزاد

گلستان - سعدی

قلمرو زبانی: «را» در جمله اول: حرف اضافه (از)/ نامور: معروف/ برومند: بارآور، میوه دار/ گرت ز دست: «ت»: مضاف‌الیه (اگر از دست تو)/ ورت ز دست: «ت»: مضاف‌الیه (اگر از دست تو)

قلمرو ادبی: سرو: نماد آزادگی/ وجود وعدم: تضاد/ دل دادن: کنایه از وابستگی/ دست: مجاز از توانایی/ تشبیه:«چو نخل باش کریم»/ تشبیه:«چو سرو باش آزاد»./ از دست برآمدن: کنایه از توانستن/ نخل: نماد بخشندگی

قلمرو فکری: از حکیمی پرسیدند: «خدا درختان زیادی آفریده که بزرگ و مشهورند، اما هیچ‌کدام را آزاد نمی‌نامند، جز درخت سرو را؛ آن هم در حالی که میوه‌ای ندارد. دلیلش چیست؟ حکیم گفت: «هر درختی میوه‌ای دارد که وقتی[آن میوه] برسد، درخت شاداب می‌شود و وقتی تمام شود، پژمرده می‌گردد. اما سرو چنین نیست؛ همیشه سبز و تازه است و این ویژگی آزادگان است.

معنی ابیات: ۱-به چیزی که دوام ندارد و گذراست دل نبند، رود دجله بعد از مرگ خلیفه هم از بغداد خواهد گذشت. ۲- اگر توانش را داری، مانند نخل بخشنده باشد و اگر توانش را نداری، مانند سرو آزاده باش.

درس پنجم: آغازگری تنها (بررسی بخشی از جملات و کنایات)

شاه آینده ایران باید ضمن اداره آن سرزمین بزرگ، در کوره تحولات آذربایجان و کارزارهای شمال آن آبدیده‌تر می‌شد.

قلمرو زبانی: متن واژه‌ها: کارزار: جنگ و نبرد

نکات دستوری: شاه: نهاد/ آینده: صفت فاعلی/ ایران: مضاف‌الیه/ باید: قید/ ضمن: حرف اضافه/ اداره: متمم/ آن: صفت صفت مضاف الیه/ سرزمین: مضاف‌الیه/ بزرگ: صفت/ در: حرف اضافه/ کوره: متمم/ تحولات: مضاف‌الیه/ آذربایجان: